

مدت: ۳۰ دقیقه

بسم الله الرحمن الرحيم دوشنبه ۱۴۰۳/۲/۳ درس فقه معاصر.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

بحث در ادله دالهى بر حق السبق بود برای شخص حقیقی و طبیعی.

دلیل دوم برای اثبات این حق اخبار بود. که خبر اول معتبره ی طلحة بن زید بود. که بهتر بود که این جا الاخبار چون فرموده شده كمعتبره الطلحة بن زید، اگر گفته شده بود الرويات، آن وقت می گفتیم كمعتبره به اعتبار این که این صفت روایت می شود. چون الاخبار گفتیم این صفت خبر می شود. یعنی مثل خبری که طلحة بن زید نقل کرده. بنابراین مذكر آوردن شاید اولی باشد. كمعتبره طلحة بن زید گفته بشود.

این در هامش هم یک مطلبی است که آن مطلب هم توجه به آن خوب است که فرمودند «لا يوجد توثيق صريح فى طلحة ولكن يمكن إثبات وثاقته بالنظر إلى عبارة الشيخ رحمه الله حيث يقول: هو عامى المذهب إلا أن كتابه معتمد». ما راجع به طلحة بن زید توثیقی نداریم. نه نجاشی نه شیخ نه برقی نه کشی، نگفتند ایشان ثقة. البته جرح هم نکردند ولی توثیقی هم نداشت. فقط یک مطلبی است که از آن مطلب ممکن است استفاده توثیق بشود. و آن این است که مرحوم شیخ طوسی رحمه الله فرموده «هو عامى المذهب». این طلحة بن زید از نظر مذهب سنی است «إلا أن كتابه معتمد». إلا این که کتاب و نوشته ایشان مورد اعتماد است. به این بیان که بگوییم ملازمه هست بین این که کتاب مورد اعتماد باشد و این که خود شخص ثقة باشد. چون اگر خود شخص ثقة نیست چه طور کتابش مورد اعتماد است؟ بله. ممکن است به قرائن خارجی و این ها، اما معمولاً ایشان فرموده به قرائن خارجی و فلان و این ها. این معلوم می شود راه متعارف و واضح آن همین است که چون خودش ثقة هست کتابش هم مورد اعتماد است و سنی بودنش مضر به اعتماد بر او نیست. خب سنی است ولی اهل دروغ گفتن و اهل کذب و افتراء نیست. از آن طرف هم حافظه اش هم متعارف است. و حفظش هم متعارف است فلذا اشکالی ندارد. این یک جهت. جهت دومی که می شود به او اعتماد کرد برای اثبات

وثاقت ایشان این است که صفوان از او نقل می‌کند. و صفوان یکی از آن ثلاثه‌ای است که شیخ طوسی شهادت داده به این‌ها «لا یروون و لا یرسلون إلا عن ثقه» صفوان از غیر ثقه نقل نمی‌کند. بنابراین وقتی صفوان آمد از طلحه بن زید نقل کرد معلوم می‌شود طلحه بن زید ثقه هست. و باز دلیل دیگری که بر وثاقت او ممکن است اقامه بشود این است که اجلاء خیلی از ایشان روایت نقل کردند. اجلاء اصحاب فراوان از ایشان نقل حدیث کردند. خب اگر واقعاً ایشان آدم ثقه‌ای نبود یا معلوم الحال نبود که وثاقت دارد، این کثرت نقل ثقات به خصوص با این‌که در آئینه‌ی سابقه گفته می‌شود که نقل از غیر ثقه مثلاً یک امر مستهجنی بوده، یک امر ناروایی بوده، این‌ها مجموعاً می‌تواند اثبات کند و اطمینان به انسان بدهد که طلحه بن زید ثقه هست.

خب روایت دیگری که به این منظور به او استدلال شده مرسله‌ی محمد بن اسماعیل عن بعض اصحابه. «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت: نكون بمكة أو بالمدينة أو الحيرة أو الموضع التي يرجى فيها الفضل» می‌باشیم به مکه رزقنا الله ان شاء الله یا به مدینه هکذا یا حیره که اسم یک محلی است و منطقه‌ای است. یا غیر این‌ها، مواضعی که امید می‌رود در آن مواضع فرض مثل حرم ائمه مثلاً علیهم السلام یا فرض کنید که عرفات، منا، صحرای عرفات، منا و امثال ذلک. کسی توی این امکانه بالاخره قرار دارد. «فربما خرج الرجل يتوضأ». گاهی شخصی یک مکانی نشسته، می‌رود بیرون برای این‌که وضو بگیرد مثلاً. حالا این يتوضأ از وضوء است یا وضوء است، هر دوی آن احتمال دارد. بالاخره ولی این‌جا اثر ندارد. می‌رود وضوء بگیرد یا می‌رود وضوء بگیرد؟ یعنی مثلاً می‌خواهد برود دست‌به‌آبی یا مثلاً دست و صورتش را بشورد. «فیجیء آخر فیصیر مکانه» او می‌رود بیرون، یکی دیگر می‌آید به جای او می‌نشیند. «قال: من سبق الی موضع فهو أحق به یومه و ليله». حضرت می‌فرمایند که کسی که سبقت بگیرد به یک موضع و مکانی، آن سابق أحق است به آن موضوع در آن روز و آن شب. که این آن روایتی است که شب و روز، ۲۴ ساعت را دارد می‌گوید کانه. آن قبلی این بود که تا شب. این می‌فرماید «یومه و ليله». خب این من سبق الی موضع. البته این‌جا حالا یک تردیدی هم وجود دارد که این به چه کسی می‌خواهد تطبیق بشود؟ «من سبق الی موضع فهو أحق به» یعنی آن‌که الان رفته برای وضوء گرفتن سبق؟ یا نه، الان این‌که این‌جا را خالی کرد و رفت، خب الان او رفت دیگه. این الان سبقت گرفته. او بعد از این می‌آید. این بر آن باید تطبیق کنیم یا بر این باید تطبیق بکنیم؟

یک وقت بساط انداخته آن جایش او، یک وقت نه، حالا این جا نشسته بوده بدون این که بساطی پهن کرده باشد بلند می شود می رود وضوء بگیرد، می خواهد حالا مثلاً مسجد، یک وقت سجاده پهن کرده، یک وقت آمده بود نشسته بود. حالا یک مقداری که نشست بدون این که سجاده ای، چیزی قرار داده باشد بلند می شود برود مثلاً تجدید وضوء کند. بلند می شود مثلاً ...، حالا کسی نیست یکی می آید جای او می نشیند. خب الان بعد از این که او رفت بیرون دیگه این کسی که الان به جای او می نشیند سبق به این مکان. او بعد از این می آید. یا این که نه. حالا آقایان مثل این که همان جور معنا می کنند که «من سبق» را تطبیق می کنند به همان که خرج. آن. حالا علی ای حال این روایت دلالت می کند بر چی؟ این مرسله دلالت می کند بر این که سابق حق سبق دارد. این هم پس می شود یکی از روایات حق سبق.

س: این حق سبق یک سؤال هم پیش می آید که مثلاً یک کسی، بنده خدایی نماز صبح آمده در مسجد یک جایی را هم سبقت گرفته. حالا ظهر و عصر، مغرب و عشاء معلوم نیست دیگه بیاید. جای او هم خالی است. این که می فرمایید ۲۴ ساعت سبقت، حق سبقت دارد؟؟ من هم که علم غیب ندارم. نمی دانم این جا صاحبش؟؟

ج: بله. این به تناسب حکم و موضوع و این ها مقصود این است که این نیست که هر کسی حالا نماز صبح آمد یک جا خواند دیگه باید آن جایی که او ایستاده مال او است تا ... این که نیست. این ظاهرش این است کسی که یک جایی آمده و از آن جا را ترک نکرده، می خواهد برگردد. این مفاد این حدیث هم همین است. رفته وضوء بگیرد. می خواهد برگردد به همین جا الان. اما کسی که اصلاً آمده نماز خوانده و ترک کرده دارد می رود دیگه.

س: یعنی صرف اراده بازگشت؟؟

ج: بله؟

س: یعنی صرف اراده بازگشت؟؟ نفر اول؟؟ جای تردیدی ندارد.؟؟

ج: خب آن نفر اولی که آمده و قصد بازگشت دارد اگر به آن تطبیق کنیم او می شود سابق.

س: بله. چون فرمودید یک تردیدی ...

ج: می‌گویم. بله.

س: ...

ج: بله.

س: الان برخی از مسائل قدیم هستند که؟؟ اصلاً همیشه یک سجاده برای آن‌ها هست. حق آن‌ها ...

ج: محل کلام است آن هم که همیشه یک جایی برای خودت قرار بدهی، سجاده‌ات را بیندازی این‌ها ...

س: آن خارج از این بحث بود. این جا می‌گوییم مکه‌ای، مدینه‌ای، حیره‌ای ...

ج: خب فرقی نمی‌کند. «أو موضع یرجى فیها الفضل» دیگه. مسجد هم موضعی است که «یرجى فیها الفضل».

س: منظورمان همیشگی ... رحل اقامت ... ولی این‌ها مسافر هستند. این‌ها یا در مکه‌اند یا در مدینه‌اند یا؟؟ راه

رسیدند. سبقت؟؟

ج: یعنی می‌خواهید بفرمایید که ...

س: شاهدی ندارند.

ج: چیه؟

س: کسی هست که همه می‌شناسند. این پیرمرد همیشه جایش این جا است.؟؟ این سؤال کاری نداریم ما.

ج: حالا بالاخره فی‌الجمله که این دلالت دارد. «والمرسلة معتبرة»، گفتیم مرسله‌ی محمد بن اسماعیل. خب

ظاهر این است که خب مرسله معروف است دیگه، مرسله که حجت نیست. ولی می‌فرماید این مرسله حجت

است. «والمرسلة معتبرة». چرا؟ «من جهة ورودها فی الکافی» چون این مرسله در کتاب کافی شریف وارد

شده و بنا بر مسلکی که می‌گویند هر روایتی که در کافی هست این حجت است. مگر یک جایی قرائنی،

شواهدی چیزی باشد که معلوم باشد حجت نیست و کافی، کلینی اشتباه کرده. و الا ایشان دارد شهادت

می‌دهد که این‌ها از امام علیه‌السلام صادر شده. «أو من جهة الإجماع والشهرة علی بعض المبانی» یا از جهت

این که اجماع اصحاب و شهرت اصحاب طبق این روایت وجود دارد و بگویم اجماع و شهرت جابر ضعف

سند است. پس بنابراین یا چون در کافی وجود دارد بنابر آن مبنا. که آن مبنا این است که شیخ کلینی در

مقدمه کافی شهادت داده که هر چی، روایاتی که من در کتاب کافی آوردم این‌ها صادر از معصومین و

صادقین علیهم السلام شده. ایشان دارد شهادت می‌دهد. و چون شهادت ایشان محتمل الحس والحدس است حجت است. و باز تکرار می‌کنم. نمی‌خواهیم، این قول نمی‌خواهد بگوید روایتی که در کافی هستند ثقه هستند. نه، که وقتی اگر در غیر کافی این راوی بود بگوییم آن‌جا هم حجت است چون این آقا ثقه هست. نه، می‌خواهد بگوید این متن صادر شده ولو راوی ثقه نباشد. اما ما از جاهایی فهمیدیم و دارد شهادت می‌دهد که این صادر شده از امام علیه‌السلام.

س: اجتهاد مرحوم کلینی ...

ج: خبرش محتمل الحس والحدس است. یعنی محتمل که شد یعنی احتمال دارد که حدس باشد و اجتهاد باشد. احتمال دارد حس باشد. در مواردی که یک امری باشد که حسی هم می‌شود او را دریافت کرد و احتمال حسیت هم احتمال نیش‌قولی‌ای نباشد این حجت است. اخبار شخص از یک امری که ذات آن امر این است که می‌شود با حس فهمید او را. و احتمالش هم در آن مورد نیش‌قولی نباشد. این قابل پذیرش است. ولی امروز اگر کسی بیاید بگوید که حضرت بقیة‌الله علیه‌السلام این جور فرمودند. نمی‌پذیریم از او. چرا؟ برای این‌که این‌جا احتمال حسیتش خیلی ضعیف است. احتمال حسیت در این زمان ما نسبت به حضرت سلام‌الله علیه خیلی ضعیف است. به قول مرحوم استاد می‌فرمود که تشرف خدمت حضرت ممکن است ولی حضرت خیلی (شخص حضرت) خیلی بعید المنال است. هر کسی ... فلذا خیلی از داستان‌ها را ایشان می‌گفت که این‌ها هم ممکن است از اصحاب، اوتاد، رجال‌الغیب، این‌ها باشند نه خود شخص شریف حضرت سلام‌الله علیه. خب «والإطلاق فی الجواب یشمل سائر الأماكن عدا المذكورة فی السؤال»، می‌فرماید اطلاق در جواب شامل یقینیه اماکن غیر از آن اماکنی که در سؤال ذکر شده هم می‌شود. یعنی این روایت اختصاص به مکه و مدینه و حیره و مواضعی که یرجی .. نه. بلکه حالا آن مواضعی هم که این‌جوری نیست که «یرجی فیها الفضل». مثلاً توی پارک می‌خواهد برود بنشیند. این «یرجی فیها الفضل» نیست. یا یک موارد دیگر جاهای دیگر که از باب این‌که شرف آن مکان و آن‌جا ثواب دارد و فلان نیست. این‌هایی که این‌جا ذکر شده از باب مثال است. پس بنابراین اطلاق شامل آن موارد هم می‌شود. «إلا عند من یری أنّ القدر المتیقن فی مقام الخطاب مانع للتمسک بالإطلاق». مگر این‌که، مگر نزد کسی که معتقد است که قدر

متیقن در مقام تخاطب و خطاب این مانع است از تمسک به اطلاق که آقای آخوند قائل به این است. صاحب کفایه قدس سره می‌فرماید یکی از مقدمات حکمت که مثبت اطلاق است این است که قدر متیقن در مقام تخاطب وجود نداشته باشد و الا الاطلاق منع نمی‌شود و در این سؤال این‌جا راوی خودش دارد چی می‌گوید؟ دارد این‌جوری سوال می‌کند مکه و مدینه و حیره و مواضعی که «یرجی فیه الفضل» پس بنابراین ظاهر این سؤال این شخص همین موارد این چنینی است آن‌که سؤال کرده. این مانع می‌شود از این‌که ما بگوییم از مطلق مکان دارد سوال می‌کند. قدر متیقنش همین‌هایی است که خودش سؤال کرده. لاقول یعنی همین مواردی که بالاخره یک شرافتی برای مکان وجود دارد و افراد بخاطر شرافت آن مکان می‌روند آن‌جا، این را می‌خواهد سؤال بکند. نه این‌که حالا هر جایی که ولو این‌که این خصوصیت در آن وجود نداشته باشد.

س: ....

ج: خب بله، حالا فعلاً اطلاق را دارد این‌جوری می‌فرماید. اطلاق ندارد بخاطر وجود، مگر اطلاق ندارد «إلا عند من یری أن القدر المتیقن فی مقام الخطاب مانع للتمسک بالإطلاق» که خب قدر متیقن در مقام خطاب فرق می‌کند با قدر متیقن در مراد. قدر متیقن در مراد مانع از اطلاق نیست ولی قدر متیقن در مقام خطاب مانع از اطلاق ایشان می‌دانند. قدر متیقن در مقام مراد عبارت است از این‌که مثلاً وارد شد «اکرم العالم» خب مسلم در این «اکرم العالم» اعلم الاتقی هم مسلم مراد است، قدر متیقن آن است، نمی‌شود آدم‌های غیر اعلم غیر اتقی مراد باشند این‌ها مراد نباشند. پس اعلم الاتقی این قدر متیقن در اراده است اما این مانع از اطلاق نمی‌شود که اکرم العالم بگوییم فقط مخصوص همان را خواسته بگوید، علمای دیگر را شامل نمی‌شود که اعلم نیستند و اتقی نیستند. نه، اما یک‌وقت قدر متیقن در مقام تخاطب است یعنی چی؟ یعنی این آقا آمده از یک چیزهایی سؤال می‌کند و امام هم در مقام بعد از سؤال او دارد جواب می‌دهد، خب این‌جا قدر متیقن این است که کلام می‌فرماید که سؤال او را جواب بدهد اما مازاد بر او دیگر معلوم نیست. آقای آخوند می‌فرمایند در این موارد که مسبوق به سؤال است و سائل یک سؤال از یک چیز خاصی کرده، وقتی آن‌جا امام علیه‌السلام عبارتی را می‌فرمایند مثلاً اگر فرض کنید آمد یک کسی گفت آقا لازم است که ما فقهاء را اکرام بکنیم؟ حضرت فرمود «اکرم العالم» ما این‌جا «اکرم العالم» را نمی‌توانیم اطلاق از آن بگیریم به قول آقای آخوند بگوییم که عالم در غیر فقه هم می‌گیرد، چرا؟ برای این‌که سؤال از فقهاء کرده. خب ممکن است «اکرم العالم» هم مقصود همین است یعنی از آن علمایی که سؤال کردید اکرام بکن. نه این‌که عالم هر که بر او صدق عالم می‌کند ولو فقیه نباشد، این‌جا درست است. اما اگر سؤالی در کار نبود، روایت ابتدائیه بود که مثلاً حضرت فرمود «اکرم العالم» همین خودش امام فرمود، مسبوق به سؤال نبود، خب این‌جا «اکرم العالم» که فرمود نه، این دیگر قدر متیقن در مقابل تخاطب ندارد که. این اطلاق، این فرمایش آقای آخوند رضوان‌الله علیه است، بعضی دیگر هم مثل صاحب اصول الفقه مرحوم مظفر هم تبعیت کرده از آقای آخوند در این باب. منتها خیلی از بزرگان هم این مطلب را قبول ندارند می‌گویند قدر متیقن در مقام تخاطب هم مانع از تحقق اطلاق نیست.

س: ....

ج: به خدمت شما اطلاق گفت اطلاق کجا را، «قال من سبق الى موضع» اطلاق اینجا مقصود است «من سبق الى موضع» حالا این موضع یعنی همان‌هایی که تو توی مثالت گفتی؟ توی کلامت آوردی یا مطلق است؟

«و أيضاً إطلاق النبوي مَنْ سَبَقَ إِلَى مَكَانٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ، و قد مرَّ في البحث الأنف، ففيه دلالة على المطلب أيضاً.» و نیز اطلاق نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که عبارتش اینجور بود «مَنْ سَبَقَ إِلَى مَكَانٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ» که در گذشته‌ی نزدیک، آنف یعنی گذشته‌ی نزدیک بحثش گذشت، در همان بحث حج، تحجیر آنجا در صفحه‌ی دویست و پنج گذشت «من سبق الى ما لا يسبقه اليه المسلم فهو احق به» یا بعد فرمود «من احاط حائط على» آنجا آن روایت. البته این متن با آن متن یک مقداری تفاوت می‌کند عین آن متن نیست «مَنْ سَبَقَ إِلَى مَكَانٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ، و قد مرَّ في البحث الأنف، ففيه، در آن نبوی هم در اطلاق آن نبوی هم دلالت بر مطلب هست که اطلاق دارد دیگر «من سبق الى مكان فهو احق به». خب پس این هم می‌شود از ادله‌ی حق السبق. «الوجه الثالث: بناء العقلاء الممضى بعدم الردع، بل بالأخبار المتقدمة.» مطلب سوم، دلیل سوم و وجه سوم بناء عقلاء است که مرحوم آقای خوئی قدس سره هم به این استدلال کردند، ظاهراً آدرسی که داده شده که این بناء عقلاء امضاء گردیده شده از طرف شارع به عدم ردع. به این‌که شارع با این‌که اطلاع از این بناء عقلاء داشته و می‌دیده و در مرئی و منظرش بوده ولی ردعی نکرده، منعی نفرموده. وقتی یک جریان‌ی مردم بر اساس او مشی می‌کنند و سیر می‌کنند و امام علیه السلام با این‌که نه تقیه‌ای است نه مشکلی است ردع نمی‌فرماید معلوم می‌شود این را قبول دارد دیگر، معلوم می‌شود قبول دارد. خب اتفاقاً در روایت هم هست مرحوم فاضل نراقی یک روایتی نقل می‌کند که از حضرت سوال کردند از یکی از ائمه ظاهراً امام صادق سلام الله علیه شاید باشد که آقا وقتی میت را دفن می‌کنند اشکال دارند که روی آن پارچه بگیرند؟ یک پارچه بگیرند روی قبر وقتی که دارند میت را دفن می‌کنند؟ حضرت فرمودند که اشکال ندارد مثلاً و استدلال کردند به این‌که در فلان واقعه داشتند کسی را دفن می‌کردند همین پارچه هم گرفته بودند روی قبر، پیامبر هم حضور داشتند و چیزی نفرمودند. به همین استدلال کردند پیامبر حضور داشتند مردم داشتند دفن می‌کردند پارچه گرفتند پیغمبر چیزی نگفتند. پس معلوم می‌شود اگر یک چیزی در مرئی و منظر معصومی باشید و تقیه‌ای هم در کار نباشد احتمال تقیه، آن سکوت دلالت می‌کند بر چی؟ بر قبول.

س: ...

ج: فرق بین؟

س: ...

ج: نه توی آن روایت، البته خب وقتی که اشکال ندارد خب به طریق اولی برای زن اشکال ندارد دیگر، ظاهراً آن روایتی هم همین است که مرد بوده آن کسی که داشتند دفنش می‌کردند شاید.

س: ...

ج: بله، نه استحباب نه ولی اشکال هم ندارد.

خب پس این بناء عقلائی که امضاء شده به عدم ردع بلکه در ما نحن فيه بالاخباره المتقدمة، به همین روایاتی که خواندیم این‌ها روایاتی است که تأسیسی نیست امضائی است درست؟ آن وقت فایده‌اش این است که خب وقتی روایات داریم برای چی شما می‌گویید که به بناء عقلاء تمسک

می‌کنید؟ ممکن است روایت مثلاً از بعضی جهات اطلاق نداشته باشد آن وقت با آن سیره‌ای که ردع نشده با آن سیره می‌توانیم آن موارد مشکوک را استفاده بکنیم.

«الوجه الرابع سيرة المتشرعة» که این توی قواعد الفقهیهی مرحوم آقای بجنوردی ظاهراً به آن استدلال شده «سيرة المتشرعة» ...

س: ...

ج: نه نه، سیره‌ی عقلاء هم اگر وجود داشت تا جایی که سیره‌ی عقلاء هست اخذ می‌کنیم لازم نیست قدر متیقن را اخذ کنیم، تا جایی که می‌دانیم سیره وجود دارد.

«بشرط إحراز اتصالها بعصر المعصوم» البته سیره‌ی متشرعه به شرط احراز اتصال آن سیره‌ی متشرعه، متشرعه یعنی کسانی که متدین هستند، مهتم هستند به این که اعمالشان مطابق شرع باشد.

به شرط احراز این اتصال این سیره‌ی متشرعه به عصر معصوم علیه السلام می‌توانیم به آن استدلال کنیم و می‌شود وجه چهارم «و إلا» یعنی به شرط احراز اتصال و الا یعنی «و ان لم

يحرز اتصالها بعصر المعصوم عليه السلام فلا عبرة بها» اعتباری به آن سیره نخواهد بود، چرا؟ «و مع وجود احتمال نشأتها عن الفتاوى فإحراز اتصالها غير معلوم» بعد می‌فرمایند خب شرط پس

حجیتش این است که احراز اتصال بشود و با وجود احتمال نشأت گرفت ان سیره‌ی متشرعه از فتاوی فقهاء، پس احراز اتصال سیره‌ی متشرعه معلوم نیست. درست است ما می‌بینیم مشترعه

دارند حق سبق قائل هستند این درست است ولی احتمال می‌دهیم از فتاوی شیخ طوسی و شیخ مفید و بعد علامه و محقق و شهید اول و شهید ثانی این بزرگان فتوا می‌دادند، این فتوا را دارند خب

مردم هم مقلد این بزرگان بودند. آن هم وقتی در اعصار متمادیه این‌جوری بوده خب و شاید این‌ها اشتباه کرده باشند. فقهاء که معصوم نیستند شاید اشتباه کرده باشند. پس کشف نمی‌کند اتصال را

«إلا بالبيان المتقدم في حق التحجير.» مگر به آن بیانی که گذشت در حق التحجير. که بیان متقدم چی بود؟ این بود که اگر یک چیزی مورد سیره‌ی عقلایی باشد و این محرز باشد برای ما که

عقلای عالم چه در زمان ما و در زمان ائمه علیهم‌السلام این امری بوده که در جبله و فطرت و سیره‌ی عقلاء و ارتکاز عقلاء وجود داشته و در عین حال می‌بینیم این عقلایی که در سیره‌شان

بوده آن‌هایی‌شان که متدین بودند و تابع شریعت بودند و مهتم به این بودند که کارهایی که می‌کنند مخالف شرع نباشد پس حتماً این‌ها رفتند، فحص کردند، جستجو کردند که آیا این کار عقلایی‌شان

خلاف شرع هست یا نیست؟ و احتمال این که غفلت داشتند که این بحسب حساب احتمالات گفتیم که احتمالش داده نمی‌شود که همه‌ی این آدم‌ها در ظرف دو قرن و نیم تقریباً که معاصر معصومین

علیهم‌السلام بودند همه غفلت کرده باشند. این احتمالش داده نمی‌شود. پس این که این‌ها غفلت کرده باشند با این که متدین هستند با این که اهتمام دارند به این که کارهای‌شان موافق شرع باشد این

می‌خواهد نماز بخواند خب اگر نمازش باطل باشد اهتمام دارد که نمازش باطل نباشد و هکذا و هکذا. پس بنابراین این کشف می‌کند از این که این‌ها بررسی کردند، فحص کردند و مخالفت با

شرع را ندیدند و الا اگر مخالفت با شرع دیده بودند قهراً متشرعه حساب‌شان با عقلاء جدا می‌شد، این سیره در آن‌ها دیگر مهجور می‌شد، دست از این سیره برمی‌داشتند و حال این که می‌بینیم دست

از این سیره برنداشتند و به این عمل می‌کنند. این عمل کردن‌شان به این سیره با این که اهتمام دارند که مخالف شرع نباشد کاشف از این است که بررسی کردند دیدند مخالف شرع نیست. و آن وقت



نمی‌توانیم بگوییم همه‌ی این‌ها اشتباه کردند یعنی رفتند فحص کردند اشتباهی فهمیدند مخالف شرع نیست. یکی دوتا، سه‌تا، ده‌تا باشد خب ممکن است اشتباه کرده باشند، این جمع غفیل در دو قرن و نیم همه اشتباه کرده باشند این هم احتمالش نیشقولی است و بحسب احتمالات صفر است. بنابراین انسان اطمینان پیدا می‌کند به این‌که پس به این بیان می‌توانیم احراز اتصال بکنیم به این بیان. این هم دلیل چهارم.

خب «جریان الوجوه في الشخص الاعتباري» حالا بعد از این‌که این وجوه اربعه اقامه شد در شخص طبیعی و حقیقی ببینیم آیا این وجوه اربعه نسبت به شخص اعتباری قابل تطبیق هست تا بگوییم که اگر برای یک بانکی، اگر برای یک صندوقی، اگر برای نمی‌دانم یک امر اعتباری دیگری آمدند سبقت گرفتند به یک مکانی این حق می‌شود یا حق نمی‌شود. ان‌شاءالله جلسه‌ی بعد چون اذان شد دیگر.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.  
پایان.